

و پریشان ساختند و بر کوهیچ باطناب مکنند میا کانه سوار شده طبل و دف و طنبورهای
 فتح نواختند و تیغ و سنان کین را بخون ارباب ضلال آید اوده دمار از روزگار آن تخت
 برگشتگان بر آوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای
 مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرگین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت
 جواب آخر میدهد یعنی رخصت میشود و شخص اقبال کامرانی خود کوچ می کند اگر چه خود هم
 مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانگشتافت اما چون اکثر مردان کاری
 خود را گشته و خسته و معدود چند را بآلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران
 دید از پای تدبیر تیرتیر لبان نقش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع با دیگر سرداران بر سرش
 رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور سزا
 نواب بهادر اومع عیال و اطفال بجا فغان معتمد علیه سپرده روانه پلن فرمود و هر یک
 سپاهی دلیر با انواع انعام و خلع نواخته بمناصب ارحم بند مغرز و ممتاز نمودند

ذکر توجیه آیات ظفر آیات بصوب بلاد کرطیه و اسیر و دستگیر شدن
 حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوته و غیره که در سن یک هزار و یک صد

و نود و یک هجری رو داده آنکه

چونکه نواب از جنگ و تسخیر درگ بعد سه سال فراغت حاصل نمود و قلع و معرکه و العیش لضبط گماشتگان
 سرکار در آمد دولت خان نامی مثنی خود را که اصلش از نسل قوم نایبار است در صینکیه تدریج در نواح
 سنتی منگل اقامت داشت و نواب بهادر خورش غزمت به بند و بست پاییکاران آن نواح اوصول
 مبلغ پیشکش و زانفت جوان نوحیر به دست شده چون فرزندان بنار و نعمت دولت مندان

پیشش یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
 بختاری کل مور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زبیر گهاٹ عبور کرده در سواد موضع
 ایمنگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و کسب داران
 لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
 ذات با برکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود داد و صدق و
 پراز عطر و گل و عبیر وقت شب بمتابه جنازه بیدرقه مولودیان روانه پین فرمود چونکه
 شاید حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکرش صدکای می بود و
 نعلبای ناله زار از مهر و دیوار و خیمه و خرگاه سر فلک کشید و بی تکلف و بیخواست آه
 جگر سوز از نهاد مردوزن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعه داران
 راه یافته بود و اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی و لسا
 ظاهر هیچ امر مقصود و فتور راه یاب نگردید بنامی تنظیم و تسبیق مالک محروسه هرگز نخل پذیر نشد
 صاحب زاده و الا قدرشیش از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود
 اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زنده دل بحلیم خان حاکم بلاد کرمان رسید همون زمان
 شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی و نواخت و اخبار نویسن حضور را
 به بی تمیزی شهر بدر ساخت قضا را اجاسوسان همیشه از مغز مفصل عمل شنیدش
 معروض حضور شدند نایره غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم مقیصاش
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدومیت قرین و عهده داران کار خابجات خود
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلدوی این نیکو خدمتی تمامی
 دولتخواهان را بانعامت و خلایع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجانبش بسیار فاعنه بر افراحت و موکب هایون کوکب سمت بلاد کرطیه حرکت نموده بود
 که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کرطیه یا از
 دایره اطاعت و موافقت بر حیدر ه فوج خود را بعزم مقابله بر آراست و سدی از سپاه
 در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتشبازی در آن منصوب ساختند نیز در گداوه
 لشکر است بجز در موضوع مضمون عرضی شعله قهر حیدری بیش از پیش ملتفت گشته
 با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل بلغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کرطیه از توجه آن
 هتر بر میدان شجاعت متهور بالشکر شہامت اثر و اوقف گشت از صد مد غازیان
 قوی باز ویش بر خود لرزیده محو غیاث نامی را با مروکالت و استغفای جرایم خود بجنوب
 فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیر امکان
 داشت ادا ساخته دولتخواهی او و انمود و خواست که نبای عداوت و مخالفت را بر
 قانون محبت و مودت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
 سر در شما در ظاهر با ما دم سوخیت مینزد و در باطن سر نخوت بر افراشته طریق فساد و
 عناد می پیاید و خیر انتقال ماشینده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و انچی و اله را بجدت تمام
 راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفو ش دیدنی دارد
 و حقوق نعمتی که مابد دولت بنوازشات و عواطفات بیکر ان نهال دولتش را در چمن
 تربیت برومند میداشتم بکسیر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش
 خواهد دید که اکنون بگو تا او مستعد بیگ باشد ما هم غمقرب میرسیم چون ایلمچی بی نیل
 مقصود خصت یافت جو اسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کرطیه لشکر خود را ترمیم
 داده بسرداری برادر زادگان خود یعنی سپهر کامیان بن مجید خان که حسینه میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرده و فیما بین افغانه و میر صاحب چنان آویزش
 سخت و داد که در آن مصاف افغانه غالب بر آمدند بجز دور و در این اخبار نواب یلغای
 کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپیش چون مرگ ناگهان بر سر او نشان رسیده از
 تیر و تفنگ بان و گول توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری شهر
 را لقمه تیغ بیدریغ نمود باین سرداران افغانه اگر چه نا تجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
 پای ثبات در میدان مردانگی فشر زدند و تقاره زنان بر فیل سوار شده بقیه اسبها
 کز پیه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ اه طی کرد چون
 نزد موضع بالسن هلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلجوقان
 و دستم داران لشکر منصوره حسب حکم والا پیرامون آن جماعه حلقه بستند و از هر گام میدان
 تباشیر صبح کوس و کر نای زرم بلند آوازه گشته تا دوپهرازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
 یک افغان بنام موس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحه روزگار یادگار قیامت
 و نوجوانان فیل سوار از دود دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
 دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکر بیان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
 افزایندهای مخالفان بجدی رسید که ناگاه آتار نهییت با افغانه نمودار گردید ناچار
 سپر انداز شده قلیچه هلی مذکور استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان حاکمیت
 الحشر مان و الا از گولهای توپ حصار تیغ شکسته بجاک برابر ساختند جوانان
 ساده منش چون تاب سپاه گرمی و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی بلال بخشی و بی
 افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیل و اسب و سباب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
 و تانج و نیزه و مصمام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کویچیده شهر کرمان را یک حمله مفتوح ساخت و از فر
 نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه علی مرتضی
 خیمه خاص نصب کنانیده افاغنه را در آن خیمه جاداده بود و هر دو جوان شیرصورت را
 در حویلی خاص نشان مجبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه
 گرفته بیارید مبادا که نوع دیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
 حضور راه یابد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یسا اولان حضور که شخص با اعتبار و تدبیر
 دولتخواه بود نزد آنها رفته بطایف اخیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
 اعلی حضرت بر شمشیر بازی شایسته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
 بهتر و نیز تر از آن از تو شکنانه و الا به شماعنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک نامزد
 و مامور سازد همه با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه به دست شما نخواهد
 شد چون پیام گذر مفصل جواب شيوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان
 بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
 برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استاند افاغنه همین که علاج واقع خود را از نوک
 سنان و دمان بندوق ملاحظه کردند از آنجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
 زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از پسران
 آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون نشناختند
 پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیره داران و نیز کداران حضور
 سته کس را بر خیمه خاص کشتند و شخصی اندرون خیمه خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
 پنجم خاص سر پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افتحان با جرئت

در این بخش از متن است ۱۱

و بدسخت جارا از وجود با خود خالی دید بر خود لاجول خوانده بر بالش خاصه شمشیری افشود
که جلادی از عقب سیده سرش از سپک بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی کی بیداشی کردی نه که را منزلت ماند نه سر را کم

سورالظن از آن مردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشته
بیدنیغ و ازه جانربانند دست و پامی افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران رنجتند و هر یک را خونچکان در کوه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها تبرس جان خود را اسید و شیخ و اموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد از آن نواب در شهر بند کدران کار آزمایند داشته قزاقان را بطرف
قلعه سد هوش که حاکم افاغنه در اینجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران مذکور
شب شب تاخته شورش فرازی اطراف قلعه مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هر گاه بیگ
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت که نواب بهادر شکر خود را تاراج کرده و دست و پامی افاغنه بطرف
حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنایند شهر کرمان را یک حمل
گرفته و قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس او سخت اندیشناک شده تجویز
بعضی خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنایند تا تمامی ملازمین و خوشباشش را عایا
با موسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرفت کوستان نواح چیتیل
در گن شب شب وانه کردند قضا را قزاقان تیز هوش بر این معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مردوزن بوفور سامان گران وزر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوستان میروند کی بار در تاختند و در اثنای راه بر شبگیرزدگان شورش و

کشاکش نخبه دقیقه از مردم آزاری فرود گذاشت نمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند لقتیل رسانیده برگردیدند خان نادان
 باستماع این حقیقت بر بخودی خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
 خود بدولت سوار شده بالشکرتو پچانه بطرف سد هوش نهضت فرمود و قلع را مالودا
 در میان گرفت مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیردل ندانست
 لا علاج شد و باز مجرعیات را در آن حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
 کرده خود نادم گشته از ذمایم سابقه عذرخواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لگ
 روپ به بعضی تقصیر قلع گنجی کوچه در خواست فرمود چونکه او در خزانه خود لگ روپ
 هم موجود داشت برار شاد در شاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مهیوت
 بان مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم برآمد میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوچه دستور
 داد تا او که جوایمی چنین وقت و منتظر فرمایان بود با فوج ظفر موج خود با آن طرف
 شتافت و کوه گنجی کوچه را محاصره کرده سعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاروان و قلع را بر دل این نظم و نطق
 آن قلع و تعلقه روانه کرده میر موسوف را بحضور طلبید داشت چون خیر تسخیر گنجی کوچه
 بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبد الرسول خان دیوان خود را
 مع مجرعیات روانه حضور ساخت تا آنها به تریز بانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
 شایسته صداقت و مضمون بالیه مودت ملو بود عرض کردند و گفتند که عبد کلیم
 سرخجالت در پیش گریبان ندامت کشیده خیال اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیراموس باوت گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آینی
است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرمایند بیت که

کرم بر حال کس کردن بزرگی است | مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکز خاک
همایون مایین است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگیان بمحض تکمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دو دمان گرامی در تلو شهابدارید تا بر جبریده جریب
قلیل و کثیر شمایک تسلیم قلم عفو کشیده خواهد شد چون و کلامی خوشدل شده نزد حاکم خود
شما فتنه ارشادات نواب را یک یک خاطر نشان ساختن ترغیب و تحریص بلیغ در
امتنال امر جلیل لقمه بیشتر کردند او که نعل در آتش بود بر این مژده گوش رضا سخاوه
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که پاسداری قلعه متعدد و جنگ آماده بودند و بارها
بهر شروع جنگ آتش افروزی پر خاشا جازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خوانین
را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند تیر شرمی رخصت بر طرفی داده
منتظر دخول سپاه منظم شمس نواب زنگ کلفت و ملال از آئینه خاطر ملوک میناظر
زدوده چهار هزار جوان بار سرخ و زر پوش را باد و علم نصر شمیم روانه قلعه فرمود و به سزار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بجز در داخل در دروازه قلعه نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فیصله تسلیم امور کرده خود به تابتیر است و تیر شمس
خان جلیلم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت با چند خواص توابعش
یعنی مع زمان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساخت تا نواب در ولست شهر صحبت
کرده پرا تفویض می عسلی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدارالریاست مراجعت نمود

بعیش و نشاط اشتغال و زریه و عبدالحکیم خان را مع زمانه و خیلخانه در معمره گنجام محبوس
 داشته مبلغ خرج معقول از حساب اهورا بصرف ما بخواستش مقرر کرده بود پیش ازین ا
 سید محمد دامادش مع زوجة خود شباشب گرنجینه پاکور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان
 نامی که همراه خسر بود پس بمرو ایام یک بعدیک جهان فانی را پدر و دهنوده از کاشی
 وارستند

ذکر شادی کتخانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت پین
 از صیدیه حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی
 دختر نیک اختر خود را بجلت خان مزبور که دین یک هزار و یک صد
 نود و دو و هجری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر نیز بیچ عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار و صد سوار
 بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همیشه خود از ارکات بعزم نوکری ا
 آن نواح شده بودند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از پیش لطنیش سپری
 تولد گشته به کریم صاحب سوم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
 دختر مسطوره عاصمه بر من مهلک متوجه خلد برین گردید هر نام رقاصه منظوره خاص سپهر
 و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز ساینده بود و خود بدولت نظر تربیت
 و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر می داشت در اولاً چونکه خاطر بهایون از رتق و رتق کل
 مهمام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخانی پیش تجویز بانمود پس ای جهان
 کشای صواب نما چنان اقتضای فرمود که افغان ساو نو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
 نیست اکثر اوقات از جاده خلعت و رسوخیت انحراف می ورزد و لازم که مخالف و عفت و عصمت

طریقه

طرفین نجوشی و مصاهرت بمبدل ساخته تسلی بخش خاطرش بایده شده تا وکلار را بعنایت
 نامجرات تهنیت سمات و معافی پیش کش خصمت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
 عقب نشان لشکری مستعد با جنگی سامان شهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
 باهوش فایز سا و نور شده اند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سر فراز علامه گذرانیده
 مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
 و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت بیگانگی بر چیده بنامی محبت و
 مخالفت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
 مساعی جمیده نظیر رسانیده تا جمیع کافه اسلام بل خاص عام هر فریق در مهمل امن امان
 آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده وکلای
 دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عجز نفاق و نزاع شست و شوی
 داد تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول دیده منت نهاد آخر مصالحت موافقت
 و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب اوده آورد
 و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوکانی بخشید پوشیده تمام
 جلوه ظهور این امر خطیر از جهت بود که نواب بعلو نشان و سمت و مکان و کثرت اسباب جاه
 رتبت و افزونی مواد ثروت و شجاعت در نویمان و الا قدر عدیل و نظیر خود ندانست و سر
 سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین حکام سابق با وجود و نفور
 لشکر و سامان جنگ ایام متمدن و تنبیه آنها نمودند کاری نکشادند در اندک روز
 به تنوع جهانبگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بر تبه در تهمرد فگنی
 و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد در آن بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد زاری مستحکم

پایستند به نیروی تدبیر یا بدست یاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت فرات
ظفر آتشش به ز ناحیه که سر عزیمت بر افراخت جز آنکه اعلام اعادی را بجاک مذلت
و خواری سزگون بیندازد سر فرو نیاورد علی بنده القیاس خرابی حال مراد او و ناگه
چیتل در گل و افغان گردید و غیره عبرت اندازد و عیب افزای خاطرش گشته خصوصاً
ورود عساکر نصرت ماثرب عقوبت و کلا تشویش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خود پسندی
افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بچه خان سید ارجنت
صواب دید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضا مندی بعبارات تهنیت
سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصحابت و کلام مع خلائع و تحالیف تبلیغ
داشت در آمادگی سامان طوی و تزیین شادی همت گماشت نواب باطمینان
خاطر خان مقبول راجع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه بدار السلطنت پین طلبیده
بادامی رسوم تهنیت پس سعادت منظر ایشان و مراتب جشن و سورخسروی پر خست
بساعت سعیدترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواهر نوشته ای همون مراسم
و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان
در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخورد دختر و پس خود را مع
فوج بحضور گذارشته بسا و نور مرخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمیده

ذکر فوج کشی نواب بهادر کرت ثانی بغرم تسخیر کرناٹک پایان گما
باغوامی ناظم حیدر آباد و کار پرداز پونه در سن یک هزار و یکصد
و نود و چهار هجری واقع شده و بیان فتوحاتی که در آن فوج

دست غازیان شیر شکار گشته

چونکه وزیر و زمامت سبب شکوه و صولت حیدری در ترقی و تزیاید بود هر کس از
 خوانین و سردار شجاع بزمید جان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انتساب تو سل
 می جست و صیت جهانگیری و عدو مالی و آوازه زرشپاشی و غربانوازی حضرت خلیق
 پرورد اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن مج الاشان
 بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان اور ریاض آمال اصناف
 خلاق شاداب ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسه رونق و رواج تازه گرفت
 تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای کردن کشان
 و رعونت افزایان را به پنجه قهر و جبر تدبیر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تمامی
 روباها بازان کفر و اسلام را پام اطاعت فرمان برداری در کشید باقی ماند بس خاطر
 ملکوت مناظر بعد از آنکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست شست
 از جمیع وجوہات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در
 گردآوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و سپاه عربی و عراقی و فیضان تنومند
 همت جهانگشا بر گماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و شمش خار عناد و فساد
 چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهٹہ خلیده در شکست دولت
 این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بطور رسانیدند هر گاه میکه اساس دولت سلطنت
 حیدری تصاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حد و دراکه در شوکت عظمت با فلک
 دم مساوات نمیزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و سمت از دیار یافته
 نزدیک بود که در ولایت مملکت تلنگانه و مرهٹہ بلا جنگ با و منتقل شود و فکرهای

دقیق بکار برده چیله با برآینگختند هر دو متفق اللفظ و المعنی رسولان را با تحف هدایا و خسلع
 کران بها بوقف سلطنت خدا داد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و
 اخلاص نموده پیغام دادند که انگیزه خونریز در بلاد ما مسلط شده در ولایت ملک
 نیگال را که خال چهره بند است ضابط و ناسوق گشته و تمامی کرنا ملک پائین گهاٹ را جایگزین
 خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه
 نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل سزنده یعنی راگوشقی با عانت نشان عزم جرم
 تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلم و حکومت مرهطه مصر کرده اکثر رعایا
 باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دال شقاوت
 منزل خود بدر کرده اما ما باین فضال خداوند لایزال و بصولت اقبال عدو مال آن بدخواه
 مخدول هنرای معقول یافت با این بیم آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
 فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
 اعادی این دولت خانه ما را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماید لهذا بر ما و شما لازم
 بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر
 فرمان روانی بکنیم و هر گاه بیکدیگر را مهم ضروری پیش آید با اتفاق بیکدیگر متوجه شده در آن
 باب سعی نمایم اکنون ما هر دو با یمان موکد بعزم دفع شر انگیزان بنیای ستاق سع
 بمیان همت چیست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز
 فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولت مند یک دل و یک زبان باشیم بند و بست و لکه
 پایان گهاٹ بلکه تمامی هند و دکن با حسن ترین جوه صورت خواهد بست ابیات

بجالم چو گردن یک دل دو شاه

مناندر گزشتند رایح راه

صیقل آفرینند شاهان چراغ	شود شهری و لشکری با فرغ
و گر رو بیدان کین آورند	بلاز آسمان یز زمین آورند
همان به که صلح رو آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تا تل و تکا هل رواند از مدیبا د که گفتند ای کجمنه شود که تدارک آن بسهولت مینرغازبان و فدایان ناموس از نگردد از اینجا که نواب باصابت رای و زرانت عقل و فهم کوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آمار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان و سرب کوش رضانه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصاحبه شما ترغیب بانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان ابد فریب خاطر جمع شده عنزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکونه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان نابخبریه کار وزیر پرست آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی قبیح از اوشان بظهور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشتنه عهد و پیمان فیما بین شما که یکتلم خواهد گسیخت اگر چه باد دولت بمقتضای همت عاجز نواز ما بهیست

بستم من کم جبهه درین کار نیست | دارم سباب عدو مال همتا یکسر به
لیکن عقل صواب نماند جز یعنی فراید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد شکریان خود آرا و امرای سایه پرورش شاعرم زرم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید و بار تر دو کاوش و کاوش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما کمال از آنها نفرت دارید و باستیصال ساس تسلط اوشان همت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یک زبان هستند ازین سبب همه جا و هر وقت روی بهی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که با هم تجویز کرده اید صادق باشید بار استگلی فوج
 و شایستگی مواد حرب و ضرب پیکار عازم آن حدود شوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت
 شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیق ندید چون ایلمچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
 بخداوندان خود بزرگداشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد بیان بغلاظ و شداد ایمان موکد
 و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و استحکام دولت احتیاج بآن دارد تکرار مذکور کرده عزم
 مصمم خود را و نمودند پس چنان مقرر گشت که مرهطه با اجتماع سپاه و امرای خود بغرم
 تسخیر بی بی بخش غریت بر تاز و ناطم حیدر آباد بالشکر شهری متوجه بند و بست مجملی پش
 و راج بندری گردد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکات برافرازد
 چنانکه هر دو دولتند همون عزم خیا م و اعلام بیرون دار الامارت های خود بالنصب
 کنانید با حضار امرای سپاه فرمان داده مبارزت بکار بردند نواب بهادر
 اگر چه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجمان نیستند آخر درین دعوی
 بسرخوابند بر داما پاس عهد موثیق و شرایط موافقت محذ که کشد و پذیرفت بود
 ملحوظ داشته خود بدولت بغرم جزم متکفل بن مهم گردید و بعضی بر آنند که گوزن زیند چنای پش
 بمعاندت خلاف مرضی خود که بار رئیس بلاد ارکات مکتون باطن و مرکز خاطر داشت
 محرک سلسله تخریب این دیار شد هر دو دولتند حارص را که معامله شان بمصالحات
 سالهای دراز انجامیده بود بار سال بدایا وزر و گوهر و خلع فاخر خوشدل ساختیمت
 قضا نهمت تفتیح بلاد کرنا تک پایان گهاٹ برگماشت و بتقریب منازعت بی سابقه
 امری که خلاف مصلحت باشد بهانه ایگخته نامه موسوم نواب محمد علی خان و گوزن زیند
 مذکور در باب گذشته قلع نهم نگر عرف تر چنای پش موجب از نامه او که به راجه میسوا

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد از قام فرستاده
ترسیل داشت چون از ان جانب جواب باصواب موصول و موضوع نگشت باحضار
امرا و خوانین فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت
حسب فرمان والا نشان سرداران با استقلال با ساز جنگ وجدال متوجه درگاه والا

جاء شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد در پاسبان

لشکری ناکشیده قهر شکست

سپه ناچشیده زهر فرار

بزه در زیر نشان چوغران شیر

نیزه در دست شان چوپیان باج

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب بر فراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعدد ان
این امر چون فرد تعداد دو هزاره سوار خاص پایگاه و ده هزاره سوار قزاق پاتر و هزار
سوار خونخوار و بیست و چهار هزار مردم با جلاوت شعار و شصت هزار پیاده جبار و هفتاد
ضرب توپ برق آشوب سوامی جمعیت پالیکاران از نظر کمپیا اثر گذار شدند باخیل و
حشم محشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سر بیزگ پین روان شد نظم

شد از طیلال قبال بانگ بلند

به نه گنبد چرخ غوغا گنبد

روان گشت لشکر چو غنچه میغ

درخشان تراز برق تابان ز تیغ

هر اول چو فیل علم پیشرو

پراز باد پا عرصه گاه جلو

نقیبان و سر جنگ در اہتمام

روان پیش پیش از پی انتظام

ترنم سرایان دولت سرا

سرایان به لغات گلشن نوا

در ان قلب گاه شیر گیتی ستان

روان بر عمارتی بیری نشان

بفتراک میر کو اکب سپاه

زده دست از هر طرف مهر ماه

بدینسان هم کار آریسته دم تیز پوسے برہ میزدند	سرا انجام پیکار پیر آریسته بہر منزلے بارگہ میزدند
<p>در نصف شهر جب المرجب سنہ الیہ گھاٹ چنگم عبور فرمودہ در حوالی گلستاک سراپردہ و خرگاہ بندر وہ مہر و ماہ ہر افراشت از ہون منزل صاحبزادہ کہین یعنی کریم صاحب ابا جمیع قزاقان بطرف محمود بنبر روانہ فرمود و خود بدولت از انجا پیشتر کوچیدہ بالشکر نصرت اثر کو ہیو تر نامل تسخیر کرد و قلعه چیت پٹ را محاصرہ نمودہ فرمان داد تا غازیان جہانگیر سبعی مشکور بعد از انکہ گرو بخش نامی قلعدار آنجا کہ از قوم سکہ بود و دستہ روز تر دوشایان نمودہ آخردر دروازہ قلعه کشتہ شد مفتوح ساختند از ان پس در تلچھ دیو بی گڈہ تمانہ گذاشتہ صاحبزادہ والا قدر را با فوج ظفر موج بہ تسخیر آرنی و تفری نامزد فرمودہ روی رایات جہان کشا بصوب دارالامارہ ارکاٹ آورده طرف تک پیٹہ وغالب پورہ ورود گاہ لشکر مقرر ساخت قلعه و حصار عالم پناہ را گرفت در تیارنی مورچال شہرمان داد و سزاران قلعه یعنی اچھا پٹہ بر ہمن عرف را بجی نایب صوبہ کہ راجہ سیر بہادر خطاب داشت و عالم پناہ بنا کردہ اوست و نجیب خان سالار جنگ بہادر را بیچ ہزار مردم بار و دو ہزار سوار چہار صد اشرفابی اسپ بدفع غنیم مستعد شدہ دارالامارت را بند خایر و آلات حرب و پیکار و اسباب قلعداری ملو و معجور گردایندہ روی بہ ترتیب آلات رزم آوردند و دو ہزار اشرف از خوشباشان شہر را از ہمہ قوم کہ محض پاسنای موس خود با جنگ برستند بتقرر مدد خرج روزینہ و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساختہ برج و بارہ عالم پناہ را بکراست شہر کا محل سپردہ فدائی دارمیکو نشیدند و کریم صاحب چونکہ بہ محمود بنبر</p>	

شتافت بی فراحت احدی از رعایا شکیله زده معموره ندکوره کرد گرفت و بیک حمله
 شجاعانه خانهای همه سودگران و ساپوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ابچار و
 غارت رفت بستمه بسته اتمشده و امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کرد و از اطراف
 طلبیده شسته آماده ساخته و بکجا جمع کرده بودند و در ولایت اثاث البیت محمد مکرّم نامی سر
 دفتر ارباب تجارت که از قوم بونره بود و سته چهار جهاز متاع آورداشت و همدران
 روزهای پنج چاوه فیله یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس مانگن مینله و پیکو
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور
 و مچلی پتن و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک بردشته بر فیلان و شتران و راس
 گاوان و بیل با بار کرده نامبر درامع زن بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
 صاحبزاده و الا قدر چون از حضور پذیرخصت یافت ساحت آرنی را محل ترواح ایام
 جاه و جلال ساخته بفتوح قلم نهران داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا
 غزنی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن
 اندرون قلعه رسانید قلعدار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم شنبه بود
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظرف خود را آراسته مع کلید قلعه
 بنحدمت خان ندکوره شتافت بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بعضی رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند
 پاس ناموس سیدانیا که مبادا تاراجی عصمت شان کرد و قلعه مع توابع بگماشتگان
 والا سپردم والا سلامت جان ترود مینموم صاحبزاده بر سخنان بکلف و بی معنیش

متبسم گشته در قلعه پنهان گذاشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خصم
 بخواست آن قلعه مقرر کرده و قلعه را سیر را همراه خود گرفته عازم تهر می شد حارس آنجا
 هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بصدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس از آنجا
 هفت نفر مرده قلعه تر و آتور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تها نهامی معقول گذشت
 مراجعت به لشکر نمود مخفی نماید چون نواب شیردل عازم پایان گماث گردید نظام علی خان
 به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرهبطه هم بعد تگاپوی چندی آخر صلح و اشعی
 را گور از دست انگریزان بنیای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر تباید نواب تمهتی نمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسیراری جنرل منسرو از مدراس سمت دیار کنجی
 و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل
 مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب
 قلعہ ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحات اسکندران زمان وی نمود
 ورود ادسال مذکور آنگه

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گماث شد همه افواج هر چهار طرف
 در اقصای مزدبوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنائیم بسیار و از هر جا نیمی
 فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
 شہامت جنگ از آنجا که زخم تور غشاوه دیده عقل شان بود از قدم جنود و هوالتی
 داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارگرد رسوا و مداس شتافتند از انتشار افواج
 خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صد و چاره کار در افتادند و با جمیع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت بنگاله انتظار بستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
 که پیشتر باغواسی بعضی بدخواه فوج لازمی را بر طرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند
 بند و محتی نگه داشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شگمین بانگمیزان
 تجویز و اصلاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتی که موجود داشت بمقابلہ نواب برآست
 و جنرل منور را به پورخاش برگزیده با شش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دو هزار
 فزنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه چنگل پیٹ و کمستان سیورم
 بکنجی رسید و انتظار ایجوق جوق کرنل سیلی متعینہ کوٹور که بسیار است جنگ ناظم آدھونے
 برانقطاع اصل دولت نواب بهادر بہ انگریزان طرح موافقت و مخالفت انداخت
 بخرچ جمعندی لشکر در ولست محل تعلقہ مذکور و گذاشته کرنل موصوف بمرست
 آن صوبہ متعین گشته بود هر گاه که ضرورت افتاد با سہ ہزار جوان بار و بیست ضرب توپ
 و چہار و پنج صد فزنگی کہ از تلوہ بندر آمدہ بودند عازم این صوبہ شدہ از راہ نگول
 و نیلور بہ سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اجار صاحبزادہ والا قدر
 با سواران خاص پایگاہ و سلحداران و چہار ضرب توپ لمچہ بغارت فوج کرنل روانہ
 فرمود و تماسی تفراق و باندار البسرامی سدی ہلال خان بخشی کہ پیشتر لوکر افغان
 کرپہ بود کہ در جنگ با سن ہیلی اسیر آمدہ فسک سلک ملازمان عمدہ گشتہ و مرد جبری
 دلاور بہر تفراتی کرد و پیش لشکر خیرک مانع رسید و سد راہ کوک و ستوری داد چون
 صاحبزادہ شیر صولت بر سواد ستویر بانواجی کرنل مقابلہ و داد راہ ہای سلامت
 بر آن جامعہ مسدود ساختہ توپ اندازی و قراولی اشتغال وزریدہ اگر چه کرنل موصوف
 بزور خورد ناموس پرستان ہراسان شدہ جنگ کنان قریب تعلقہ نگول کہ از کنجی

شش کرده فاصله دارد در رسیدن اما از دست برده با دران منصور سپاه لشکرش نیم جان شدند و عدم گاه و بهیمه آذوقه علاوه بران گذشته بود و جنرال موصوف این خبر دریافتند و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانندیر میگفتند از لشکر خود منتخب کرده با ستظهار کرنل با چند سرباهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و شربت باروت و غیره شبها شب فرستاد و خود باراده اینک بعد ملحق شدن کرنل شتر نهضت فریاد باره با بسته مستعد پشت بعد فایز شدن مردم کوکب اگر کرنل سیلی قصد میکرد شبها شب به تردد و ریج بکنجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل محنت ریج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر ایشان مستولی گشته بود و همونجا رسیدن نواب بهادر با استماع این خبر محمد علی شجاع و شیخ انصرا موعه جمعیت شایسته با موسی جانی سردار حطی کار و موسی لالی فراسیس که از نزد بسالت جنگ بعد نبره میت یافتن جوش بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بدو هزار جوان باره پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود و کوکب صاحب اده پیشین راند و همون شب پنجاه سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چنور و مستان پالیکاران شمالی ارکا ط تعیین فرمود چونکه سپید صبح نمودار گردید و خسرو ستیاریگان تیغ جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منظم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحب زاده عرضی نهضت کردن کرنل از انجا سلامت ابلانح حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم باره و توپخانه میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجاع و شیخ انصرا و غیره رساله های حطی کا بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس به نیش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان نرزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
 و سعی مردانه فایز لشکر خیرل شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ عد آشوب و تیر
 تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بجال لشکر بان اهل بهیر کرنل رسیده بود
 دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت پیچاره وارد امانده سرانگشت هشتم گزید و فی الحال در
 پناه قریه و قلعه پیر مبارک و باغ با استقامت گزید

شود تا نه کم جاده ارتباط

همه گرم تار ره احتیاط

خبردار و همیشهار بوده بجای

همه بخیر معزان و بریل و رائے

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمام سپاه
 نصرت اشتباه شبانگه طبل انتهاضن کوفته پاشنه کوب و ان شد چون نیمه از شب
 بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگه سر برآه کنجی باید نهاد و بر طریق
 که موافقت کند به لشکر خیرل باید پیوست کرنل ازین مشاورت سرتافت که مباد اوایل
 شبانگه سر رشته حرم و احتیاط از دست رود و انتظام توپک بر هم خورد و مصلحتش
 چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس منی خند و فرنگ دورانیش قطعاً تقدیم
 منی پسند و آگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت مرغ سحر خیز بیابانگ بلند
 کوک آغاز نهاد کرنل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
 قدم میدان سعی و مدافعت در عیان نهاده بود و هنوز کامی چند نرفته نمود از فیصل علم
 عیار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار پیکار بودن
 ناموس شجاعت شمر و قدم بجولانگه میدان سربازی افشرد تا دو پاسن چهار گری روز
 داد جرات و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرد

ترانه در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دورین عقل شعور در پاهای
گلوه از توپ دوراندار بر صند و قهای باروت لشکر کرنل که بجا جمع کرده بود و از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازه جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
از یک جانب لیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بر پیش
قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آبدار سر و سینه خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلجریان
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم بر هم زده همصام های مینا قام را از خون دشمنان با جسته

نظم

سپاه ندره پوش آهنگ بای	ر بودند آن کوه آهنگ ز جای
بسا سز گردن به برداشتند	بسا گل انبار انباشتند
ز بس جوش زرد زهر سوی خون	تو گویی که سیلاب ز جوی خون
نهادند زان سر بصر افسه	ستادند ناچار بهر جا بسه

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بیرونیال هم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسپر آمد و
دو سته هزار مردان کار از لشکر منصور معرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابله جنرل که در پی بود پیش نهاد همت فلک نعمت کرده برگردید بقالند
دو فرسنگ بنا بر آسودگی مردم و دو آب مقام نمود و جنرل که با هنگ یاری کرنل سیلی
فرسنگ راه طی کرده بود در ان اثنا بمعاینه آن دو دانگیزی بلا و باز نشیندن دندنه توپ
زدنها گمان برد که غالباً چشم خمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و سباب گران در اندرون آب حوض دیر کچی انداخته با جمعیت خود راه جنگل میط
سر کرد اگر چه نواب ازین معنی خبر دار شده تا نواح سیورم نظارت شب عقبتن در ساختن مانع

سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقربان را با جمعیت گران بصبوط
 و حراست قلعه گرت پال فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام لجه خیمه و
 خرگاه آراسته آسود و زردیگر باز عنان را با ت بصوب سواد اعظم ارکات دریافت
 و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه
 و غربیه در ایامی معدود مدتی معمود سرانجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد
 گرفت و نوایر کارزار از هر سو با اشتغال آمدن نظم

<p>دو جانب که شد نرم در اشتغال برای گنجت از بسکه دو دغبار چو آوازه توپ گشته بلند ز ابرو خان شلک شعله بار</p>	<p>تو کوی کز دحشر جوش وبال صفارفت ز آینه روزگار تزلزل بفر سنگهای و گند نمودی چو باران قهر از شرار</p>
---	--

غرش توپهای شیردهان هر ساعت ز لرز در اندام حصار می افکند و قوع گلولهای گران
 از خارج علی التواتر در روز نشات قدم از جامی برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کرنل
 از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دودانگیزی
 باروت از بالای حصار و دمدنه مورچال چتری بر هوا بسته و غریدن توپ با صدای
 رعد توامان افتاده و ببارق زجکهای آن معنی یگانه البرق یخطف ابصار هم
 بصورت آورد اما اصل از طرفین کوششش تردد با مرتبه بکار رفت که داماد نواب یعنی
 سید حافظ علی خان در مورچه غربیه بضر بگول توپ شربت شهادت چشید و اکثر
 سران و سپاه لشکر منصوره در آن معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید مرید الدین خان
 کورده شکر مرده جمیع و با تدبیر بود بسینه کوی گلوله توپ مرحله حیات مستعار بتقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطراب مخصوص بجان آمد و غوغای های های و
 نوای وای وای بلند و سکون قرار از تلب محصوران بر طرف شد علاوه این حال
 شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رویها شکسته ازین رود شهری عظیم
 در دلهای قلعیان جا کرده آخر کار گزاران مرحله بنیاب الامعروض داشتند که امروز
 نقب هر دو مورچال بی پایه دیوار رسید و ماده کار ماده پنجنگی گردید پس و م شهر واقع
 سن الیه فرمان قضا ادعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلاد و پیشگان تهور شعار
 در مرحله هاشمبانگه متواری باشند صبحی فردا صدای بان ظفر نشان همگان لبان
 دار بازان شک زان بر فرزند دیوار و مرج بر آینه همچنان با متثال مثال اشتغال
 و زیدند چون تیغ دو دمه سحر از غلاف شب بر آمد روز چهارشنبه بانداران تصعید بانها
 مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعبادت معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر در آورده
 با مداد ان سر خواب گذاشتند ناگاه صدای شورانگیز بان در گوش نشان خورده سر
 از بالین برداشتند و فلک ای کام خصم دریافتند ناموس فتوت را و دواع گفته به بی حواسی
 بر طرفی گریخته و آبروی مردمی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله پیاکی و چالاک بی دیوار
 قلعه بر آمده چون مقرایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دیوار گذار
 بسزای بدلی و نمک حرامی زیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم با شش هزار مردم
 دلاور از راه فیصل متوجه شهر شد و نوای سزنا و کزاداران روز طاقت سوز از یونم پیغمبر
 فی الصوره نشان داد و دهل کوبی شادمانه چوبی بد لکوبی اسیران شهر نیز در نظم

دویدند و پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی رم خورده شیر
دلان گل شیران بسی بر زدند	بسز چو زور خنجر زدند

بمعیار
۱۵